

دکتر سید حسین سیف‌زاده*

تحول از مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه: تأملی نظری

مقدمه:

قشرها و طبقات جدید اجتماعی، که به مقتضای تمایزهای ساختاری در جوامع گوناگون بوجود می‌آیند، احتمالاً منافع متباین و حتی متضادی دارند. به رغم پیدایش این لایه‌های جدید اجتماعی، چون عرصه سیاست در کشورهای در حال توسعه گاه تحول نیافته و یکپارچه باقی می‌ماند؛ در نتیجه ناسازگاری بین عرصه اجتماعی چندپارچه و عرصه یکپارچه سیاسی، این کشورها در روند تحولات خود به صحنه برخورد‌های نابسامانی تبدیل می‌شوند که از تعارض و برخورد فیزیکی دولتمداران خواهان محدود ماندن مشارکت به حمایت از سیاستهای آن، با طرفداران توسعه مشارکت فعالانه ناشی می‌شود.

به نظر می‌رسد، عدم سازگاری بین تکثرگرایی اجتماعی که به مقتضای همبستگی جدید و ارگانیک ایجاد شده - و گاه با نوعی تکثرگرایی فرهنگی نسبی عجین می‌شود - و انحصارجویی سیاسی دولتمداران که از خصوصیات مبتنی بر همبستگی مکانیکی آنان

ناشی می‌شود، جامعه را دچار نوعی نابسامانی سیاسی و حتی تشدید تعارضهای سنتی می‌کند. (۱)

فرضیه این مقاله آن است که تبدیل مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه تابعی از یک انتقال و تحوّل الگویی^(۲) است که مظهر جامعه‌شناختی آن را دورکیم تبدیل همبستگی مکانیک به همبستگی ارگانیک می‌نامد. منظور از همبستگی مکانیکی اشاره به وفاداری نسبت به وضعیتی اجتماعی است که از تشابه و تجانس درونی جامعه سرچشمه می‌گیرد و در جهت عکس شخصیت عقلایی فرد انسانی جریان دارد؛ عادت از لحاظ فرهنگی بر رفتار فرد حاکم است و از لحاظ حقوقی، همبستگی مکانیکی مبتنی بر حقوق بازدارنده و «زاجره» جهت ایجاد جامعه‌گرایی سیاسی^(۳) و حفظ و یا تغییر

۱- امیل دورکیم، تقسیم کار اجتماعی، ترجمه حسن حبیبی (تهران: انتشارات قلم، ۱۳۵۹). فصول دوّم تا هفتم از کتاب اوّل، صص ۲۶۹ - ۸۹. البته این نگارنده مفهوم نظریه دورکیم را در قالب مدلول جدیدی به کار می‌برد به نظر نگارنده هر دو دسته از کشورهای شمال و جنوب در حال تحول به نظم جدیدی می‌باشند که اصطلاحاً نظم نوین خوانده می‌شود. دوران عددگرایی، دوران همبستگی مکانیکی، و دوران نظم نوین، دوران همبستگی ارگانیک است.

2- Paradigmatic

۳- نویسنده این مقاله مدعی است که رابطه فرهنگسازی فرد با جمع مبتنی بر سه دیدگاه جامعه‌گرایی، اجتماع‌گرایی و جماعت‌گرایی است. در جامعه‌گرایی جنبه فشارهای عامدانه و غیرعامدانه فرد را به موجودی مطیع، غیرمبتکر و مسئولیت‌گریز، اما دارای آرامش تبدیل می‌کند. جمع اصالت دارد و فرد اعتباری است. در جوامع شرقی عمدتاً این گرایش فرهنگسازی در نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی غالب است. در اجتماع‌گرایی، جمع اعتباری است و فرد اصالت دارد. در این تفکر، فرد موجودی همانند قادر مطلق محسوب می‌شود که با برنامه‌ریزی و تلاش می‌تواند بر همه مشکلات غالب شود. در این فرهنگسازی محیط منفعل است و فرد سرکش در جستجوی راههای غلبه بر محیط. پژوهش و تحقیق روحی سیال، پویانده و پیشرو، اما ناآرام ایجاد می‌کند. جوامع غربی به مقتضای این فرهنگسازی پدید آمده‌اند، که به آن اجتماع‌گرایی سیاسی لقب می‌دهیم. در جماعت‌گرایی، هم فرد و هم جمع اصالت خویش را دارند. برداشتهای فلسفی و اعتقادی جامعه تعیین می‌کند که مرتبه این اصالتها چیست. با برداشت

عادت به نفع دولتمداران است.

برعکس، همبستگی ارگانیک از تقسیم کار در جامعه ناشی می‌شود که به مقتضای عادت‌زدایی ناآگاهانه از فرد و فعال نمودن شخصیت آگاهانه، عقلایی و مسئولیت‌پذیر او با حقوق تعاونی افراد جامعه متناظر است.^(۴) در این قالب مشارکت سیاسی فعالانه در جهت شکوفایی خلاقیت‌های فردی ایجاد می‌شود. حفظ ناآگاهانه مشارکت منفعلانه پیشین در این‌گونه از جوامع موجبات ناسازگاری بین ساخت اجتماعی و ساخت سیاسی را فراهم می‌آورد که ضرورتاً مشارکت منفعلانه را از سر اضطرار به خشونت می‌کشاند. فرضیه فرعی این مقاله آن است که چنانچه از لحاظ نظری و عملی توسعه مشارکت به مقتضای تحوّل جامعه شناختی تکثرگرا صورت گیرد، نوعی تجانس و توازن در توسعه و تحول جامعه ایجاد می‌شود. گرچه ایجاد این هماهنگی دشوار، طولانی و پیچیده است، ولی طرحی که پارسونز از تحوّل اعمال همه‌جانبه آن به جامعه ارائه می‌دهد، راهنمای خوبی برای دستیابی به این هدف همه‌جانبه است.

البته فرضیه این پژوهش بر پیش‌فرض مطلوب دانستن مشارکت فعالانه استوار است؛ به نظر این پژوهشگر، روند تحوّل اجتماعی که به انفکاک ساختاری و تمایز اجتماعی انجامیده، «سازمان غیرمتمرکز»^(۵) را می‌طلبد که بتواند عملاً به شکوفایی خلاقیت‌های فردی در سطوح مختلف، از طریق مشارکت فعالانه مردم بینجامد.

غیرتخصصی از مذهب اسلام، نگارنده معتقد است که در این دیدگاه فرد اولیت دارد و جمع اولویت. نماز جماعت نماد جالبی از این تفکر است. فرد با اراده خود به آن می‌پیوندد، اما وقتی به آن پیوست، نمی‌تواند اصول آن را رعایت نکند و از آن به میل خود خارج شود. در انگیزستانسیالیسم هم با برداشتی متفاوت ولی به همین سیاق، برداشت چنین است که فرد جبراً بوجود می‌آید، اما ماهیت خود را با تلاش و تفکر خود می‌سازد.

۴- امیل دورکیم، پیشین، ص ۱۳۲.

۵- کاربرد مفهوم «سازمان غیرمتمرکز» باری نظری دارد. منظور این است که زندگی جماعت‌گرایی فعلی سازمان می‌طلبد ولی باید این سازمان قاعده - محور باشد تا رأس محور. در آن صورت ریاست سازمان به مدیریت تبدیل می‌شود که نقش وی هماهنگی است تا فرمانروایی.

متدلوژی این پژوهش، بنا به مقتضای فرضیه مذکور، ضرورتاً توصیفی - تجویزی است. ابتدا چگونگی پیوستگی بین نوع مشارکت و رژیم سیاسی منبعث از آن مورد بحث قرار می‌گیرد و سپس چگونگی تحول از یک نوع مشارکت به نوع دیگر، و در نتیجه تحول رژیم سیاسی جامعه، مورد تجزیه و تحلیل واقع می‌شود. بنابراین مقاله حاضر از دو مبحث زیر تشکیل می‌شود:

۱- پیوستگی مشارکت و نوع رژیم سیاسی

۲- چگونگی تحول از مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه سیاسی

۱- پیوستگی مشارکت و نوع رژیم سیاسی

وجود یا عدم وجود مشارکت و همچنین نوع آن، به لحاظ نظری با پیدایش و تداوم نوع خاصی از رژیم سیاسی پیوستگی دارد. مشارکت منفعلانه و حتی مشارکت حمایتی، خاص رژیمهای سیاسی استخراجی اقتدارگرا و توتالیتر است. بر عکس، مشارکت فعالانه منظم که از تلفیق دو بعد متوالی تقاضا و سپس حمایت از حکومت جهت دستیابی به اهداف جمعی به دست می‌آید، از ویژگیهای رژیمهای سیاسی خدمات - ده دمکراتیک محسوب می‌شود. البته نوع دیگری از مشارکت فعالانه سیاسی نیز وجود دارد که به مقتضای وجود تمایلات هرج و مرج گونه - آنارشویستی - خصلتی ضد نظم و نسق سیاسی دارد؛ از آنجا که این نوع از مشارکت سیاسی مخالف استقرار هر نوع نظم و نسق سیاسی است، در این مقاله بحثی از آن به میان نمی‌آید و صرفاً به دو نوع مشارکت منفعلانه و فعالانه، در قالب اعتقاد به وجود نظم و نسق سیاسی پرداخته می‌شود.

پیش فرض ارتباط بین نوع مشارکت و نظم و نسق خاص سیاسی، در واقع ارزش بررسی نظری خاصی دارد. به نظر نگارنده، قبض و بسط میزان کنترل مشارکتی مردم بر حکومت موجب پیدایش سه نوع رژیم سیاسی متفاوت دمکراتیک، اقتدارگرا و توتالیتر می‌شود. در رژیمهای دمکراتیک، حاکمیت در دست مردم و حکومت در اختیار دولتمردان مجری قرار می‌گیرد. حفظ حق حاکمیت به معنای آن است که حق اعمال زور قانونی صرفاً در اختیار مردم باقی می‌ماند؛ اما به لحاظ رفع نیازهای جمعی، اجرای آن برای مدتی در اختیار گروهی که برنامه خاصی برای حکومت دارند، قرار می‌گیرد. در

نتیجه این تقسیم‌بندی در رژیم‌های دمکراتیک، مشارکت سیاسی به وجهی منتظم انجام می‌گیرد و مردم به‌طور کلی و بخش‌های مختلف جامعه به‌طور ویژه، در اعمال حقوق خود تا آنجا که به حقوق دیگران لطمه‌ای وارد نیاورده‌اند، مبسوط‌الید هستند. هر بخش و یا فرد، می‌تواند ضمن حفظ و رعایت حقوق دیگران و جامعه، آزادانه به تبلیغ تفکر خاص خود و مشارکت عملی جهت دستیابی به قدرت سیاسی به نحوی که تفکر مزبور را برای مدتی در جامعه حاکم گرداند، اقدام کند.

برعکس، در دوگونه از رژیم‌های استخراجی مذکور، بخشها و یا افراد مختلف جامعه به لحاظ فکری و عملی، در مقابل حکومت به دو میزان مختلف مقبوض‌الید هستند. در گونه اقتدارگرا از رژیم‌های سیاسی، فرد یا بخشی از جامعه می‌تواند در حوزه خصوصی زندگی خود دارای اندیشه و فکر مستقل باشد، اما از حق اشاعه این فکر و یا مشارکت عملی سیاسی در قالب ایجاد حزب به منظور حاکم کردن فکر خود در جامعه از طریق دستیابی به قدرت، محروم است. به کلامی دیگر، در رژیم‌های اقتدارگرا تفکر مستقل سیاسی می‌تواند در خلوت زندگی وجود داشته باشد، اما تشکیل حزب و یا جنبش برای مبارزه مستقلانه آزاد و نهادین، برای دستیابی به قدرت سیاسی، ممنوع است.

ارتباط نوع مشارکت با رژیم سیاسی

میزان قبض و بسط کنترل مردم	ارتباط نوع مشارکت با رژیم سیاسی	
	حق مشارکت فکری سیاسی مستقل از حکومت	حق مشارکت عملی نهادین جهت کسب قدرت سیاسی
نوع رژیم		
دمکراتیک	+	+
اقتدارگرا	+	-
توتالیتار	-	-

در رژیم‌های توتالیتار میزان محرومیت فرد و یا بخش‌های جامعه در مشارکت فکری و

عملی، از حوزه عمومی زندگی فراتر رفته، وارد زندگی خصوصی نیز می شود. فرد یا هر بخشی از جامعه نمی تواند حتی در زندگی خصوصی خود، فکر سیاسی و حتی غیرسیاسی مستقلی از حکومت داشته باشد. ارتباط بین میزان قبض و بسط کنترل مردم در اعمال مشارکت فکری و عملی سیاسی و غیرسیاسی، با نوع رژیمهای سیاسی را می توان در جدول صفحه قبل نشان داد.

در واقع بین دولتمردان رژیمهای اقتدارگرا این تصوّر حاکم است که جامعه لیاقت و آمادگی مداخله در امور سیاسی را ندارد؛ لذا مداخله عملی آنان در زندگی سیاسی صرفاً می تواند در قالب هدایت و آن هم در حمایت از حکومت انجام گیرد (ایوب خان در پاکستان). در رژیمهای توتالیتر، این عدم اعتماد به کارآیی و خلاقیت انسانی حتی به حوزه خصوصی زندگی فرد نیز تسری می یابد. در دید رهبران، مردم جامعه در حدی از ناتوانی فکری هستند که حتی الگوی زندگی خصوصی نیز باید توسط حکومت تعیین شود (استالین در شوروی، هیتلر در آلمان).

میزان قبض و بسط کنترل مردم در مشارکت فکری و عملی سیاسی معمولاً با اعمال خشونت و یا عدم اعمال خشونت سیاسی از سوی حکومت نیز همراه است؛ معمولاً بسط سرکوبگرانه حقوق حکومت به زیان بخشهای مختلف جامعه مدنی، یکی از ویژگیهای خاص حکومتهای استخراجی است. برعکس، در جوامع دمکراتیک بخشهای مختلف جامعه مدنی قدرت اعمال خشونت حکومت را محدود به اقدامات صرفاً نابهنجار حقوقی (البته به تشخیص دادگاه ذیصلاح) می کند. علاوه بر این، به منظور جلوگیری از سوء استفاده حکومت در مورد این نوع از اعمال خشونت، متهم حق دارد که برای دفاع از حقوق خود در دادگاه وکیل داشته باشد. گویا مسئله مسئولیت پذیری و حساب پس دادن از مواردی است که مورد تأیید قرآن کریم نیز بوده است. هر آن گاه که حکومت خود را از جامعه مستغنی بداند، طبیعی است که نسبت به آن طغیان کرده، مستقلانه عمل کند. «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ، أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى».

به لحاظ تاریخی، تحولات غرب، اروپای غربی بویژه آلمان و سپس ژاپن و شرق اروپا حاکی از یک حرکت دیالکتیکی است. این جوامع عمدتاً تاریخ سیاسی خود را با اقتدارگرایی آغاز کردند و پس از طی دوران توتالیتریزم (قرون وسطی، فاشیسم در

آلمان، ایتالیا و اسپانیا، و مارکسیسم در شرق اروپا) به تدریج وارد مرحله دموکراتیک از تاریخ خود شدند. نکته جالب در این تحول تاریخی این است که تقریباً کلیه این تحولات مشارکت طلبانه‌ای که از اقتدارگرایی آغاز شده است، با دورانی گذرا ولی سخت از گسترش عمقی کنترل حکومت، از زندگی عمومی به زندگی خصوصی، همراه بوده است. پس از فروپاشی ناشی از ناکارکردی کامل رژیم توتالیترا، زمینه‌های عقل‌گرایی مثبت برای مشارکت فعالانه سیاسی فراهم می‌آید.^(۶) فروپاشی رژیم توتالیترا شوروی به وضوح این فرضیه را تأیید می‌کند. (روسیه تزاری ← شوروی ← وضعیت رو به دموکراسی).

فرهنگ سیاسی جوامع مختلف نیز همراه با تحولات فوق شدیداً متحول شده است، معمولاً اقتدارگرایی و توتالیتاریسم با نوعی رضایت سکوت‌مندان نسبت به وضعیت اقتدار در جامعه همراه بوده است. پادشاهان گذشته و رهبران رژیم‌های توتالیترا معمولاً اعمال اقتدار قهرآمیز بر جامعه را در قالب تفویض این اقتدار از سوی خدا توجیه می‌کردند. آغاز شکل‌گیری توتالیتاریسم همیشه بر نوعی اعتماد مطلق به رهبران و یک ایدئولوژی خاص مبتنی بوده است. به عکس، در فرهنگ دموکراتیک با وجود اعتماد به نیک‌سیرتی انسان، اعتقاد بر این بوده است که تا زمانی این نیک‌سیرتی باقی خواهد ماند که انسان به حداقل ابزار قدرت فیزیکی خود مسلح باشد. بر مبنای تحقیقات کونارد لورنز^(۷) این فقدان قدرت با فقدان توان کنترل نیز همراه بوده است. وی ضمن پژوهش‌های خود به این نتیجه می‌رسد که در نظام طبیعت، آن دسته از جاندارانی که به ابزار قدرتی چون چنگ و دندان برای درندگی و یا نیش برای آسیب زدن به دیگران مسلح هستند، این قدرت آنان با نوعی توان کنترل همسنگ پیوستگی دارد. بدین سبب، تقریباً از لحاظ تجربی برای لورنز غیرقابل تصور است که ستیز دو شیر بر سر طعمه به

۶- برای مطالعه بیشتر در مورد انواع رژیم‌ها و تاریخ تحولات آنها رجوع شود به:

برینگتن مور، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه (تهران: مرکز نشر

دانشگاهی، ۱۳۶۹).

7- Konard Lornz, *On Aggression*, (london: Methuen, 1966).

نوعی ستیز مستقل از طعمه تبدیل شود.

به عکس، پژوهش‌های وی حاکی از این بوده است که حیوانات کم قدرتی چون قمری، توان کنترل کمتری نیز برای مهار این قدرت دارند. به همین سیاق به نظر شومپیتر، چنانچه دو قمری بر سر طعمه و یا جایگاه استراحت درگیر ستیز شوند، ستیز که وسیله بود، به سرعت به هدف تبدیل می‌شود. به تجربه بر وی ثابت شده است که ستیز ابتدایی بر سر طعمه به ستیز بر سر پرستیژ تبدیل شده، دو قمری تا یکدیگر را از پای درنیاورند، از ستیز باز نمی‌ایستند.^(۸)

با پژوهش درباره تهاجم، لورنز و شومپیتر نتیجه می‌گیرند که انسان نیز در بدو خلقت خود با هیچ ابزار قدرت (مشابه جانوران) مسلح نیست هر چند خوی تهاجمی ملایمی برای رفع خطر از خود دارد. ولی تسلیح و تداوم کاربرد تسلیحات جدید و انتخاب حرفه شکارچی‌گری و یا نظامی‌گری، طی زمان در انسان خوی تهاجمی ملایم را تشدید و عمده می‌کند که نهایتاً به صورت یک خوی ثانویه تحت عنوان تهاجم درمی‌آید.^(۹)

با این تعبیر می‌توان به تحلیل گفته جان لاک نشست که چرا وی معتقد بود جامعه مدنی ضمن تأسیس نهاد حکومت، ضرورتاً باید حاکمیت و حق اعمال زور قانونی را برای خود نگه دارد. با بهره‌گیری از یافته‌های شومپیتر چنانچه به تفسیر دیدگاه لاک پردازیم،^(۱۰) نتیجه‌ای حاصل می‌آید که لرد اکتون با استناد به آن جمله مشهور خود مبنی بر آنکه برای انسان «قدرت فساد می‌آورد و قدرت مطلق فساد مطلق» را بیان می‌دارد. در واقع، با این تعبیر جدید به نوعی تعریف فلسفی - علمی از انسان نایل می‌آییم؛ انسان ذاتاً نیک سرشت و خوب است، اما تجربه تاریخی حاکی از آن است که هرگاه این انسان

۸- چارلز رینولدز، *وجوه امپریالیزم*، ترجمه سیدحسین سیف‌زاده (تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۱) فصل پنجم.

9- Lornz, *op. cit.*

۱۰- برای مطالعه افکار لاک مراجعه شود به:

- و. ت. جونز، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه علی رامین (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲) صص

نیک سرشت به قدرت عظیم در حکومت دست یابد، به احتمال قریب به یقین از قدرت مزبور در راستای پیشبرد اهداف خود استفاده خواهد کرد. بدین لحاظ ضمن حفظ دید نیک سرشتی بشر، باید به ابزار قدرت و تأثیر آن بر خلق و خوی انسانی، با دیدی بدبینانه نگریست. بنابراین ابقای حق اعمال زور قانونی (حق حاکمیت) جامعه را قادر می‌سازد که با اعمال چک و موازنه، انحرافات حکومت را در سوء استفاده از قدرت کنترل کند. در صورت فقدان این قدرت چک و موازنه که از طریق مشارکت فعالانه و ابقای حق حاکمیت در مردم حاصل می‌آید، می‌توان انتظار داشت که انسان صاحب منصب، از قدرت غیرقابل کنترلی که بدست آورده است، در سرکوب خواسته‌ها و تقاضایی استفاده کند که به طور ابهام‌انگیزی برای برآورده شدن آنها بدان منصب دست یافته است.

۲- کاربرد چارچوب تحلیلی جامعه‌شناختی پارسونز

برای تبیین تحول از مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه سیاسی

چنانکه مطالعات پیشین^(۱۱) و مبحث مقدماتی نشان داد، توسعه مشارکت سیاسی پدیده‌ای است سیاسی که ریشه در مسائل جامعه‌شناختی دارد. اگر قرار باشد که با چند لایه شدن قشرها و طبقات اجتماعی، منافع جدیدی ایجاد شود که موضوع کارگردانی نظام سیاسی در سطح کلان می‌شود، بنابراین چندلایگی مزبور حکایت از نوعی تحوّل جامعه‌شناختی دارد که به قول دورکیم از پیچیده‌تر شدن جامعه نشأت می‌گیرد. ما قبلاً به نظریات این جامعه‌شناس درباره انواع همبستگی و نحوه تحوّل آن از مکانیکی به ارگانیکی اشاره کردیم و نشان دادیم که این اشاره مبنایی مستند دارد؛ حال با عنایت به این شناخت لازم می‌آید که نسبت به این تحوّل جامعه‌شناختی راه حلی جامعه‌شناختی نیز

۱۱- اشاره به مقاله پیشین نویسنده است که در واقع بخشی از همین مقاله محسوب می‌شود. رجوع

شود به:

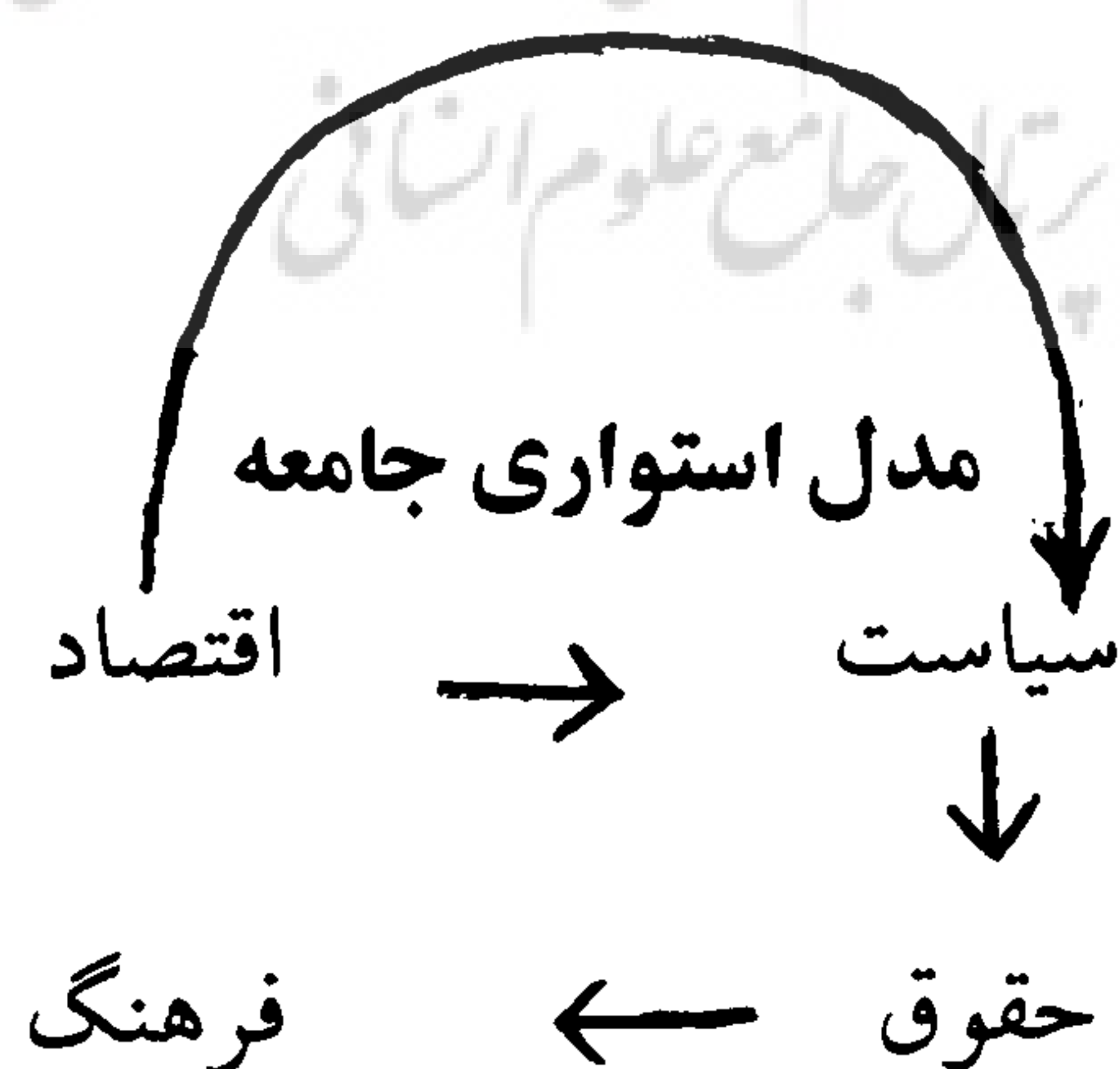
سید حسین سیف‌زاده، «مشارکت منفعلانه و علل تداوم آن»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی،

شماره ۳۱ (فروردین‌ماه ۱۳۷۳) صص ۱۶۶-۱۴۵.

ارائه شود.

بنا به مقتضای تحولات جامعه، مدل‌های گوناگونی جهت تجزیه و تحلیل ارائه شده است که در مقاله پیشین^(۱۲) با توجه به متون جامعه‌شناختی به بعضی از بررسی‌های نظری در این مورد اشاره کردیم. به نظر این پژوهشگر دید کارکردگرای - ساختاری پارسونز مناسبترین ابزاری است که می‌تواند از لحاظ نظری زمینه را برای تحوّل الگویی از مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه سیاسی فراهم آورد. بدیهی است، این ادعا باید با پژوهش‌های میدانی بعدی مورد آزمایش قرار گیرد؛ به هر حال طرح نظری آن در این مرحله، به عنوان یک فرض، می‌تواند راهگشای پژوهش‌های مذکور باشد.

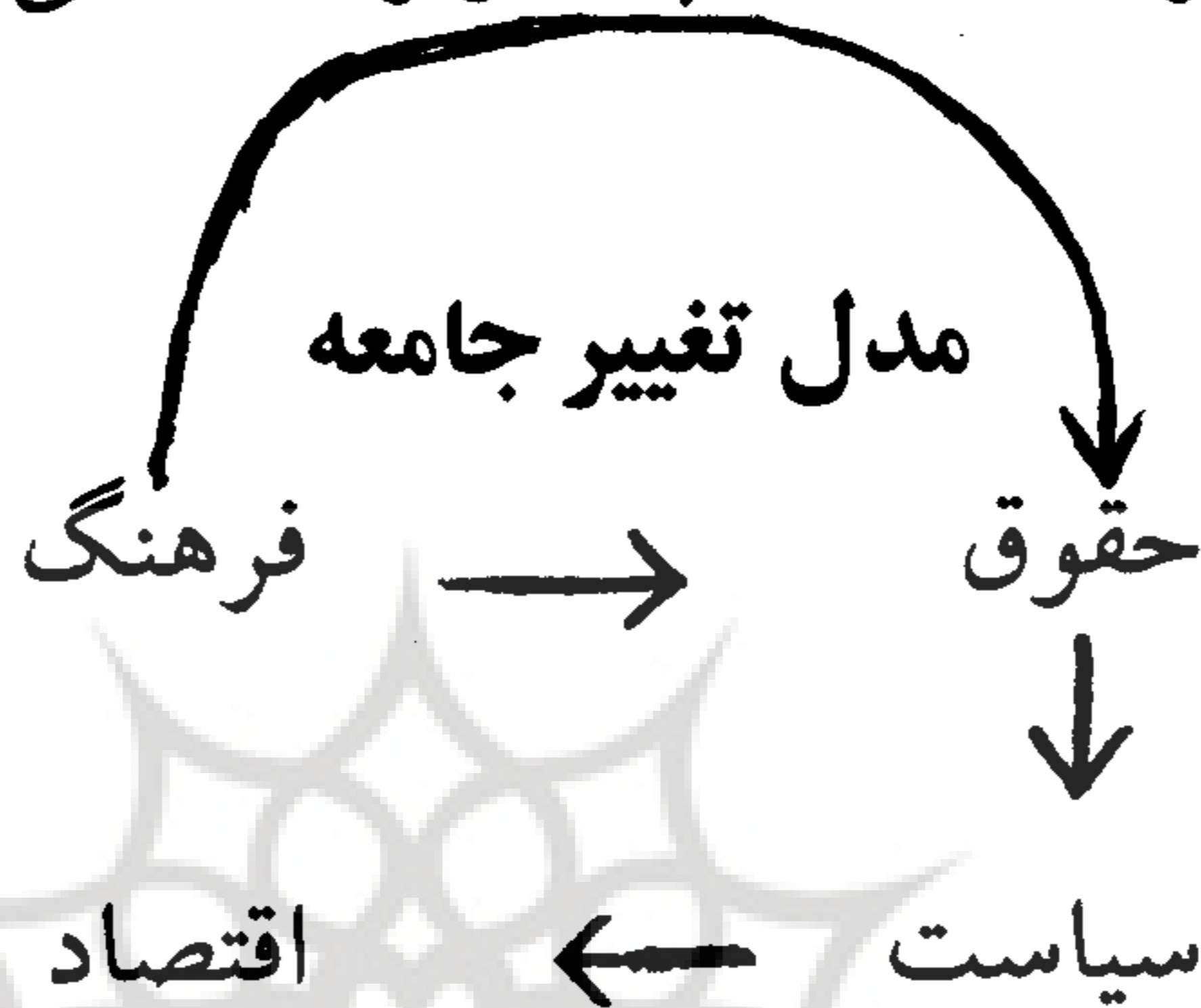
به طور خلاصه، به روایت چارلز لومیس، پارسونز در موارد متعددی به مسئله تحوّل در جامعه پرداخته است.^(۱۳) نویسنده مذکور در مقاله‌ای تحت عنوان «تغییر در نظریه تالکوت پارسونز» اشاره می‌کند که هر جامعه‌ای برای بقای خود به چهار کارکرد اقتصادی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی نیازمند است. البته پارسونز معتقد است که بنا به مقتضای استواری و یا تغییر، در جامعه دو نوع توالی مختلف از این کارکردها ایجاد می‌شود. در صورتیکه نظام اجتماعی در حالت استواری باشد، به منظور جلوگیری از رکود، توالی روندها از اقتصاد شروع شده، به ترتیب از سیاست و حقوق می‌گذرد و به فرهنگ ختم می‌شود. تصویر ذیل، به نحوی این توالی کارکردی در جامعه را از دیدگاه پارسونز نشان می‌دهد.



۱۲- همان.

13- Charles p. Loomis, "Change in The Theory of Talcott Parsons", *Indian Journal of Social Research*, Vol XVI: 1-2 (April-August 1975), pp. 257-295.

برعکس، به هنگام وقوع نااستواری در نظام سیاسی، روند حرکت باید تشنج‌زدا و آرام‌ساز باشد. بدین لحاظ پارسونز معتقد است کارکرد اقتصادی که نقش انطباقی دارد، باید به مرحله آخر انتقال داده شود تا از وارد آمدن فشار بیشتر بر نظام ممانعت گردد. بنابراین به نظر پارسونز به هنگام بحران، تحولات باید از فرهنگ آغاز شود و از دو مرحله حقوق و سیاست گذشته، به اقتصاد برود. نمودار زیر چگونگی توالی کارکردها را در نظام نااستوار و دارای تغییر، در دیدگاه پارسونز نشان می‌دهد.^(۱۴)



با عنایت به مدل فوق به طور فرضی پیشنهاد می‌شود، چنانچه هدف، ایجاد تحوّل در نوع مشارکت سیاسی از منفعلانه به فعالانه باشد، ابتدا باید به وضعیت استواری و یا نااستواری جامعه توجه نمود؛ سپس با توجه به این وضعیت، مدل مناسب برای آغاز تحوّل را انتخاب کرد. البته محتوای هر یک از این کارکردها باید با عنایت به حوزه‌های تخصصی تعیین شود؛ مع‌هذا برای این پژوهشگر که زمینه تخصصی کارش به حوزه‌های نظری در توسعه سیاسی، روابط بین‌الملل و سیاست خارجی مربوط می‌شود و به عنوان یک غیرمتخصص در زمینه‌های دیگر سخن می‌گوید، با توجه به موضوع توسعه مشارکت سیاسی، موارد چندی حایز اهمیت می‌نماید که در ادامه بحث، با مراجعه به متون تخصصی به طور گذرا زمینه‌هایی را که در هر حوزه باید مورد توجه قرار گیرند، ذکر می‌کند. با عنایت به موضوع بحث و با توجه به مورد کشورهای جنوب، در این مقاله از مدل تغییر پارسونز جهت توصیف زمینه‌های تحوّل از مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه استفاده می‌شود؛ لذا بررسی خود را با مسئله نوسازی و فرهنگ آغاز می‌کنیم.

به طور کلی دانشمندان مردم شناسی معتقدند که در روند تغییرات اجتماعی، سنتها، آداب و رسوم و نمادها باید نوسازی شوند. به طور نمونه در مجموعه مقالاتی که مایرون ج. آرنوف گردآوری کرده است، به این موارد اشاره شده است. آرنوف در مقاله خود به نقش فرهنگ در توسعه سیاسی پرداخته^(۱۵) و در دو مقاله بنت^(۱۶) و کرتزر^(۱۷) نیز به نقش آداب و رسوم در توسعه سیاسی توجه شده است.

دانشمندان توسعه سیاسی نیز کمابیش از این یافته‌های حوزه مطالعاتی مردم‌شناسی بهره گرفته‌اند. آلموند و پاول در چاپ دوم یکی از آخرین آثار مشترکشان تحت عنوان سیاست مقایسه‌ای یکی از شرایط نوسازی فرهنگی را تحول در ایستارها و طرز تلقی افراد دانسته‌اند. این دو دانشمند با تقسیم جهان به سه بلوک (جهان اول، دوم و سوم) سعی نموده‌اند به نوعی مفهوم‌سازی دست بزنند. آنها معتقدند (احتمالاً تحت تأثیر آموزه‌های آگوست کنت) که در روند نوسازی و توسعه، طرز تلقی و ایستار مردم از احساسی آغاز شده، پس از مرحله ارزشی به مرحله نهایی شناختی می‌رسد به نظر آنها، همچنین در روند نوسازی فرهنگی جهت‌گیری و فاداریها از صاحبان اقتدار به نوع رژیم و سپس به خود نظام سیاسی معطوف خواهد شد.^(۱۸)

البته گروهی از دانشمندان نیز هستند که معتقدند نوسازی باید در سطح فرد انجام شود؛ لرنر، اینکلز و اسمیت از وفاداران به این مشرب به نام نظریه بسیج اجتماعی در

15- Myron j. Aronoff "Conceptualizing The Role of Culture in Political in Change" *Culture and Political Change* (ed). Aronoff (New Brunswick, ... , London: Transaction Books, 1983) pp. 1 - 19.

16- W. Lance Bennett "Culture, Communication and Political Control", *Ibid*, pp. 39 - 59.

17- David I.Kertzer "The Role of Ritual in Political Change", *Ibid*, pp.53-74.

18- Gabriel A.Almond and G.Bingham Powell, jr. *Comparative Politics*, 2nd Edition, (Boston and Toronto: Little, Brown and Company,1978), Chap.1.

نوسازی هستند. لرنر در کتاب *گذار جامعه سنتی* که حاصل پژوهشهای طولانی مدت است، معتقد است نوسازی فرهنگی مستلزم آن است که نوعی انتقال فکری در ذهنیت افراد یک جامعه بوجود آید که به مقتضای آن، فرد ضمن احساس توانمندی دارای روحیه‌ای تکثرگرا نیز باشد.^(۱۹) اینکلز و اسمیت نیز سعی کرده‌اند به نحوی جلوه‌های مختلف نوسازی فرهنگی را در شش کشور آرژانتین، شیلی، اسرائیل، نیجریه، بنگلادش و هند مورد بررسی قرار دهند؛ یافته‌های این دو دانشمند نیز چندان متفاوت از یافته‌های لرنر نیست،^(۲۰) لذا به منظور جلوگیری از اطاله کلام از بازگویی آن پرهیز می‌کنیم.

یافته‌های فوق حاکی از آن است که به مقتضای نوسازی فرهنگی نوعی ذهنیت جدید و جهت‌گیری جدید در وفاداری آحاد اعضای جامعه ایجاد می‌شود. تحولات مذکور مستلزم آن است که سنت‌های قوام دهنده جامعه با عنایت به تحولات ناشی از پیچیدگی اجتماعی، متحول شوند تا بتوانند همگام با زمینه‌های جامعه‌شناختی، در جامعه چندلایه و قابل انعطاف شوند. همسو با این تحول، باید آداب خاصی چون سرود ملی^(۲۱) و پرچم در کنار آداب پیشین سنتی از جمله قوم‌گرایی و شهرگرایی ایجاد شده و نوعی سلسله مراتب ارزشی برای آنها بوجود آید. سرود ملی و پرچم نمودار هویت جمعی جامعه و نماد افتخار آن است که هر عضو جامعه هویت خود را در آن متجلی می‌بیند. این نمادها به تدریج جایگزین تصاویر شخصی می‌شوند. پیدایش این فکر منادی تحولی اساسی در زندگی بشری است که فرد در تعریف از خود به نقش ملی خود آگاه و عامل می‌شود.

19- Daniel Lerner, *The Passing of Traditional society*, (London and Glencoe: The Free Press, Collier - Macmillan Ltd. 1958), Chap. 1.

20- Alex Inkels and David H. Smith, *Becoming Modern*, (Cambridge: Harvard U.P., 1974), passim.

۲۱- مفهوم ملی در اینجا مبین تعریف منافع کلان جامعه در مقابل دو سطح فراملی (بین‌المللی) و

فروملی (قومی و زبانی) است و حاوی بار ارزشی ناشی از ملی‌گرایی به عنوان ناسیونالیسم نیست.

همگام با تحولاتی که در دیگر رشته‌های علوم بوجود آمده است، در زمینه فرهنگی نیز، عرصه اجتماعی مشارکت نباید صحنه تعارض بین جمع یا فرد باشد؛ اعمال هر یک از دو گرایش افراطی جمع‌گرا و فردگرا در نهایت و به ترتیب موجب رکود و رخوت در یکی و از هم‌پاشیدگی و روان‌پریشی در دیگری خواهد شد. همانند نگرش جدیدی که در دیدگاه کوانتا ارائه شده است، هستی را نمی‌توان قالبی ذهنی و کلی دید و یا بر عکس به اجزای کاملاً مجزا تقسیم کرد؛^(۲۲) بلکه هستی دارای دو گرایش همزمان همکاری در کل و حفظ استقلال جزئی است.

بنابراین هستی واحد بافتی پیچیده از روابط بین اجزای مختلف است. در چنین نظام فرهنگی، رابطه اجزاء با کل به نحوی است که هیچکدام در دیگری مستحیل نمی‌شوند؛ هماهنگی تمامیت نظام با شبکه گسترده‌ای از اطلاعات که به صورت سیبرنتیک فعال و به نحو خود-هماهنگ‌کننده عمل می‌کند، حفظ می‌شود. البته پیش فرض این پژوهشگر آن است که برای فعلیت بخشیدن به استعدادها فردی که نسبت به جامعه اصالت ذاتی دارند، رابطه‌ای ترتیبی ولی ملازم بین حقوق فرد و جامعه ایجاد شود، به صورتی که حقوق فرد، تز و حقوق جمع، آنتی تز آن باشد.

نتیجه حاصل از این تحوّل در نگرشها، باید در پرتو اشاعه و گسترش فرهنگ مشارکت طلب، در یک نظام خاص جهت‌گیری شود. بنابراین در این پژوهش توصیه نمی‌شود که نوعی پیوند نامناسب و تک بعدی ایجاد شود، بلکه هر یک از این تحولات باید با عنایت به استراتژی کلی ایجاد مشارکت فعالانه صورت گیرند. به نظر می‌رسد که پیدایش فرهنگ تعاون به جای فرهنگ خصومت، فرهنگ اعتماد به جای فرهنگ بی‌اعتمادی، فرهنگ خدمت به جای فرهنگ فرمانروایی، فرهنگ تولید به جای فرهنگ مصرف و نیز فرهنگ سعد-تدبیری و خطرپذیری به جای فرهنگ شوم-تقدیری و محافظه‌کاری، در موفقیت این الگو نقش اساسی دارد.

۲۲- در مورد تحوّل در منطق بررسی پدیده‌ها رجوع شود به:

سید حسین سیف‌زاده، «طرح سیستماتیک مفهومی برای مطالعه سیاست خارجی»، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲۶ (آذرماه ۱۳۷۰)، صص ۱۹۵ - ۱۵۳.

ایجاد وابستگی نسبت به ارزشهای ناشی از فرهنگ جدید، به وسیله مفهوم ساختن و نشان دادن منطقی اثرات تعقیب آن، از طرق غیرمستقیم مانند آموزش و پرورش و وسایل ارتباط جمعی، همراه با مشارکت خود دانش‌پژوهان در طی زمان، مشارکت فعالانه و مسئولیت‌پذیری را به عنوان یک ارزش درخواهد آورد.

پس از پیدا شدن فرهنگ مشارکت کوانتایی، به نحوی که گفته شد، نوبت به تنظیم حقوقی قواعد رفتاری برای مشارکت می‌رسد. چنانچه ذهنیت یک جامعه به آن درجه از خودآگاهی و توانمندی برسد که تأمین مشارکت فعالانه را از حقوق لاینفک خود محسوب دارد و حاضر باشد که به عنوان یک غایت جهت حفظ آن تلاش کند، در آن صورت زمینه برای اصلاح قانون اساسی و همچنین تصویب قوانین عادی مناسب، جهت تنظیم حقوقی^(۲۳) روابط افراد با حکومت آماده است. در غیر این صورت، همان طوری که تجربه کشورهای مختلف از جمله روسیه قبل از انقلاب ۱۹۱۷ نشان داد، زمینه خشونت و انقلاب آماده می‌شود. عدم آمادگی جامعه روسیه برای درونی کردن حقوق مکتسبه موضوع قانون اساسی، زمینه را برای پیدایش و شکل‌گیری انقلاب خشونت‌بار و بی‌حاصل ۱۹۱۷ - با بهره‌گیری از اطلاعاتی که پس از فروپاشی شوروی بدست آمده - فراهم آورد.

در صورت وجود وفاداریهای سنتی پیشینی - چون قبیله‌گرایی، قوم‌گرایی و نژادگرایی - مسئله ایجاد تحوّل در نظام حقوقی جامعه توجه خاصی را می‌طلبد. چنانچه وفاداریهای مذکور به صورت یک زیرمجموعه فرهنگی مشخص درآمده باشند، در آن صورت ایجاد ابزارهای نهادین حقوقی کارساز نیست. در صورتیکه کمبود خودآگاهی تفرقه‌افکنانه فروملّی به ایجاد زیرمجموعه‌های فرهنگی نینجامیده باشد، راهها و

۲۳- تنظیم حقوقی روابط در جامعه، به مسائلی چون روابط سه قوه با یکدیگر، چگونگی انتخاب رؤسا و اعضای سه قوه، میزان آزادیهای فردی، حق تشکیل نهادها و انجمنهای داوطلبانه مستقل که از تعرض حکومت مصون باشند و موارد مشابه مربوط می‌شود. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:

ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، جلد اول (تهران: انتشارات دانشگاه تهران،

۱۳۷۰)، بویژه دفتر سوم تا پنجم.

ابزارهای آموزشی و همچنین ابزارهای سیاسی رأی‌گیری تناسبی در انتخابات، می‌تواند زمینه را برای انتقال از وفاداری سنتی به وفاداری ساختاری جدید ایجاد کند. در صورتیکه زیرمجموعه فرهنگی تفرقه‌افکنانه فروملی ایجاد شده باشد، تشکیل نوعی دموکراسی انجمنی می‌تواند زمینه را برای تبدیل وفاداری سنتی به وفاداری ساختاری در بلندمدت فراهم آورد.^(۲۴) شاخصترین ویژگی وفاداریهای سنتی و ساختاری به ترتیب از جلوه عاطفی و منطقی - عقلایی آن دو ناشی می‌شود.

با ایجاد تغییراتی به نفع بروز احزاب سیاسی ساختاری (به مقتضای نیازهای فرهنگی و اقتصادی و جامعه‌شناختی در مقابل احزاب قومی و بخشی) در قوانین اساسی و عادی انتخاباتی، می‌توان جریان تحولات شتاب‌گیرنده و متنوع‌شونده را نهادمند نمود. مثلاً قایل شدن شرط تخصّص و حداقل تحصیلات - البته به مقتضای ویژگیهای فرهنگی و تاریخی هر جامعه خاص - برای دستیابی به مسئولیتها (اعم از انتخابی و یا انتصابی)، یکی از راههای تبدیل وفاداریها از سنتی به ساختاری است. راهها و ابزارهای بسیاری در این رابطه وجود دارند که با مطالعه و تشخیص مناسبت آنها با مقتضیات هر جامعه، می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند. مثلاً به منظور تعدیل تحولات ناشی از خط‌مشی‌های انطباق‌گرای اقتصادی، می‌توان نهادهای سیاسی و فرهنگی متناسب را ایجاد نمود تا با تعمیق ارزشهای قوام‌دهنده به نظام، از فشارهای ناشی از خط‌مشی‌های انطباق‌گرا، ولی بی‌ثبات‌کننده کاست. از لحاظ سیاسی می‌توان نمایندگی در جامعه را در قالب دو مجلس ارائه نمود. ایجاد مجلس دوّم که به مقتضای ارزشهای فرهنگی جامعه تأسیس شده باشد، می‌تواند فشارهای ناشی از تنشهای انطباق‌گرایانه

۲۴- برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:

سیدحسین سیف‌زاده، «دموکراسی انجمنی»، در *نوسازی و دگرگونی سیاسی* (تهران: نشر سفیر، ۱۳۶۸) فصل دوّم از بخش دوّم و نیز مقاله انگلیسی از همین نویسنده تحت عنوان:

"Is Consociational Politics a Viable Development Approach for The Third World", *The Iranian Journal of International Affairs*, Vol I: 2&3 (Summer and Fall 1989), pp.117-127.

مجلس اول را بکاهد.

لازم به ذکر است که امر تبدیل وفاداریها و علایق از سنتی به ساختاری، در عرصه سیاست، ضرورتی است که به تبع تحولات جامعه‌شناختی در اجتماع ایجاد می‌شود. به لحاظ نظری، دورکیم این تحوّل را تبدیل همبستگی مکانیکی به همبستگی ارگانیکی تعبیر می‌کند. از لحاظ مصداقی، شاخص این تحوّل در چندلایگی اجتماعی و در انفکاک ساختاری و سرعت‌گرفتن و شتابان‌شدن تاریخ متجلی می‌شود.

شتاب‌گرفتن تاریخ و چندلایه شدن و پیدایش پیچیدگیهای جدید در جوامع، موجب ایجاد منافع متعارض و ناستواری جوامع شده است. بدین لحاظ، نوعی نهادینه‌سازی جدید مورد نیاز است که بتواند دو تحوّل فوق را در نظام اجتماعی جامعه، از جمله نظام سیاسی، داخلی کند. این نهادینه‌سازی با هدف کاهش تعارضهای درونی نظام انجام می‌شود تا نظام را از درگیر شدن در تعارضهای بنیادین و اگراییانه مصون کند.

البته ایجاد این تحوّل مستلزم آن است که اولاً تبعیضهای ناشی از اختلافات سنتی نیز از بین رفته باشند. ثانیاً با ایجاد احزاب ساختاری-که دارای استراتژی منسجم اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و حقوقی هستند- زمینه برای مبارزه سالم نهادینه در درون-نظام فراهم شده باشد. این امر موجب می‌شود تا بخشهای مختلف جامعه بتوانند جهت تأمین منافع خود به راه‌حلهای نهادمند درون-نظام بیندیشند که موفقیت در آن طی مفاد قوانین اساسی و عادی تضمین شده است. وجود احزاب عام غیربخشی، با تکیه بر نیازهای پویای جامعه اعم از مادی یا فرهنگی، می‌تواند زمینه تحوّل استوارساز در جامعه را فراهم آورد.

تغییرات در حوزه سیاست و کارکردهای ناشی از آن نیز نقش اساسی در تحوّل مشارکت دارد. بیش از هر چیز باید تعریف جدیدی از سیاست ارائه شود که به مقتضای آن، مفهوم مدیریت و هماهنگی به ترتیب جایگزین فرمانروایی در تعریف اهداف و کنترل از بالا شود. این پژوهشگر طی مقاله‌ای، تعریف «کارگردانی منافع متضاد» را برای سیاست در دنیای جدید پیشنهاد کرده است.^(۲۵) مفهوم کارگردانی، عاری از اعمال

کنترل فرمانروایانه از بالا به پایین است که در صورت عدم تحقق آن، شکاف در جامعه سیاسی ایجاد می‌شود. ضمناً اصل مدیریت و کارگردانی، ناقض اصل هماهنگی هم نیست. منافع تبلور خواسته‌های جدیدی است که جامعه به مقتضای تحولات تاریخی و جامعه شناختی ارائه می‌دهد.

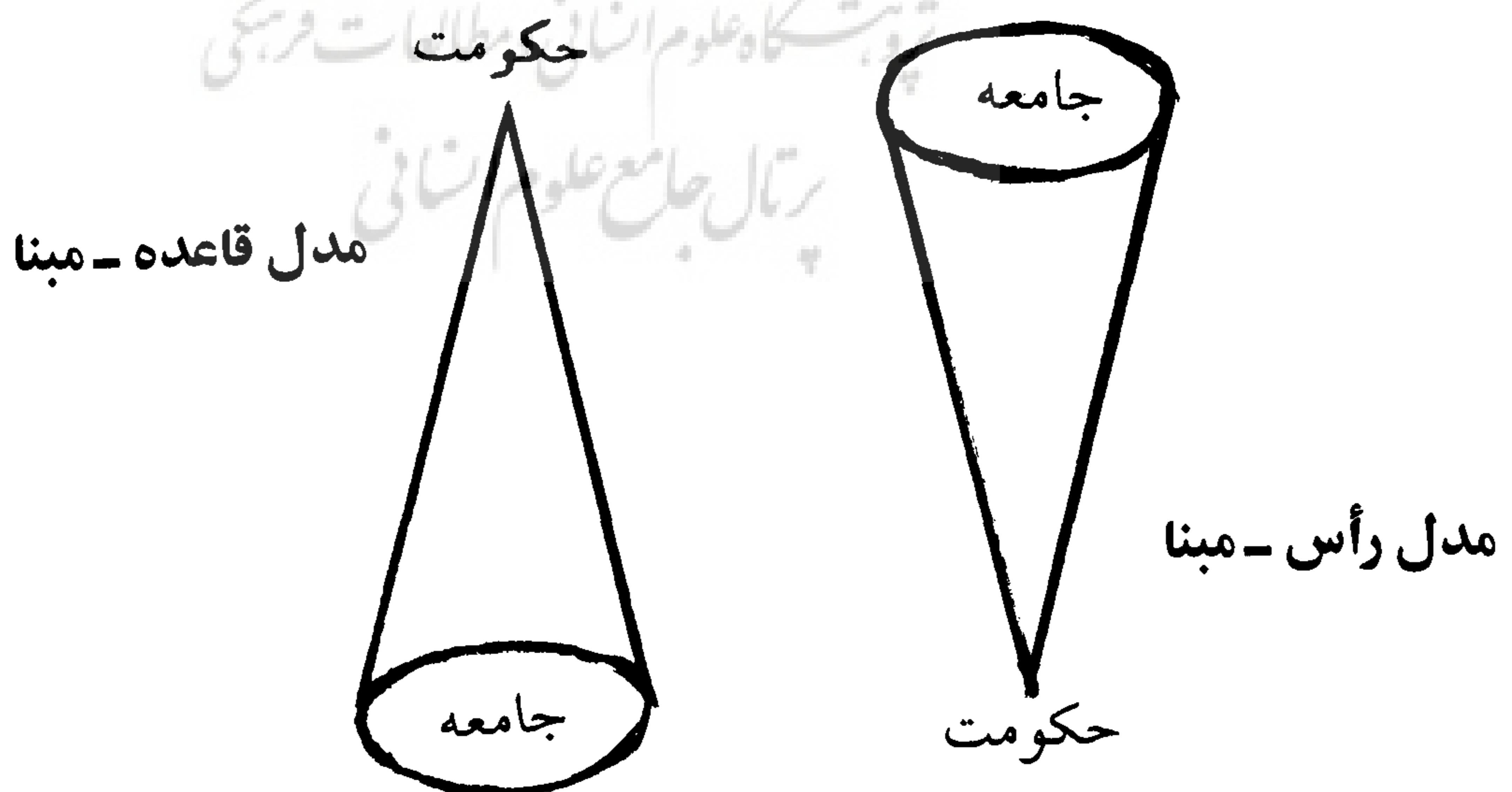
شتاب‌گرفتن تاریخ و پیداشدن تقاضاهای مکرر و متنوع، ساختار معکوس مخروطی نظام سیاسی سنتی را متزلزل می‌کند. در ساختار مخروطی سنتی نقطه ثقل در رأس جامعه بود؛ اما رکود و سکون جریان تاریخ موجب نوعی تعادل نابرابر بین حکومت و جامعه می‌شد. حکومت دارنده حق حاکمیت نیز بود و به مقتضای این امتیازات، رأس مخروط یا دارنده قدرت به طور یک سویه اهداف و منافع عمومی را تعریف نموده، با صدور دستور و اعمال زور از صدر به ذیل، اجرای آن را تضمین می‌کرد. سیر جریانات مذکور به جامعه حالتی انفعالی می‌داد و فرد خود را قادر به تعریف اهداف و تدوین و استراتژی برای دستیابی به آن نمی‌دید. فرهنگ سیاسی جامعه نیز، هم از سوی بالا به عنوان یک اصل و هم از سوی جامعه به عنوان یک واقعیت تاریخی پذیرفته بود که باید استعداد پذیرشی مردم به ضرر قوه ابتکار آنان تقویت شود؛ «زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد»، تبلور این ناتوانی و انفعال‌پذیری است. در نتیجه، نوعی مسئولیت‌گریزی بر فرهنگ و روحیه جمعی و فردی جامعه حاکم می‌شود.

با شتاب‌گرفتن تاریخ و افزایش فشار تقاضا بر جامعه و قدرت‌گرفتن فرد که از خود آگاهی نسبت به تواناییها ناشی می‌شد، نقطه ثقل در شکل مخروطی جامعه عوض شد، اما شکل هندسی به جای خود باقی ماند. تشریح جریان تاریخ توازن جدیدی را می‌طلبید تا در نقطه جدیدی به تعادل برسد که توان مقاومت در مقابل سیر شتابان تاریخ را داشته باشد. از لحاظ سیاسی باید قدرت از رأس به قاعده تبدیل می‌شد تا نظام سیاسی بر مبنای قاعده آن استوار شود. به مفهوم هندسی، سطح اتکای قاعده به مخروط استواری بیشتری را می‌داد تا در مقابله با سیر شتابان تاریخ مقاوم بماند.

سیدحسین سیف زاده، «تأملی نظری نسبت به تأثیر توسعه نیافتگی سیاسی بر فروپاشی شوروی»،

مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال اول، شماره ۳ (زمستان ۱۳۷۱)، ص ۸۷.

از لحاظ فلسفی، این تحوّل در اندیشه سیاسی ژان بُدن پدیدار شد. این فیلسوف قرن شانزدهم (۱۵۹۶-۱۵۳۰) با مشاهده نابسامانیهای زمان خود به چاره‌جویی پرداخت و نهایتاً به نوعی تقسیم‌بندی موضوعی نایل آمد. تفکیک حاکمیت از حکومت که (۲۶) تحوّل در اندیشه فلسفی آن زمان محسوب شد، از لحاظ تاریخ سیاسی، رابطه فرمانروایی - تابعیت را به رابطه ساختاری مدیریت - شهروندی تبدیل کرد: مبنای حاکمیت در اختیار جامعه و آحاد مردم، و وسیله و ابزار اجرای آن، برای مدتی محدود در اختیار حکومت قرار گرفت. این تقسیم وظایف بین حکومت و مردم، در عمل موجب ایجاد نوعی موازنه مثبت در نظام سیاسی و توزیع فشارها به بخشهای مختلف گردید. فشار و مسئولیت انتخاب خط‌مشی کلی و مشروعیت دادن به اقتدار و تصمیمات دولت، به جامعه سپرده شد. جامعه با انتخاب یک برنامه خاص، مسئولیت اجرای دقیق آن را به عهده یک گروه حزبی خاص وا می‌گذارد. در مقابل، فشار و مسئولیت اجرای دقیق برنامه به عهده حکومتی مسئول گذارده می‌شود؛ که باید نسبت به خواسته‌های جامعه جوابگو باشد. این تقسیم وظیفه، به لحاظ تقسیم‌پذیر نمودن مسئولیت و سپردن حق انتخاب به مردم، به دو دلیل ظرفیت و استواری نظام سیاسی را تضمین می‌کند: اولاً این امر موجب می‌شود تا جامعه، خود مسئولیت درستی و یا نادرستی انتخاب خط‌مشی را به عهده



26- Molford Q.Sibley, *Political Ideas and Ideology*, (New York, Evanston and London: Harper and Row Publisher, 1970), pp.340- 341.
و همچنین رجوع شود به: و. ت. جونز، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین (تهران:

انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲)، صص ۱۰۵-۹.

بگیرد و تبعات آن را طی دوره چندساله تفویض مسئولیت به حکومت، خود بپذیرد. ثانیاً، اقدام مذکور جامعه سیاسی را بر قاعده خود می‌نشانند و نه رأس آن؛ بدین لحاظ، در دوره جدید دو نوع نظام سیاسی «قاعده - مبنا» و «رأس - مبنا» از هم باز شناخته می‌شوند که تبلور نظامهای سیاسی استوار و ناستوار هستند و دو تصویر صفحه قبل در فهم مدلول قضیه فوق‌الذکر مؤثر خواهند بود.

در جامعه‌ای که حاکمیت و حکومت از هم متمایز نشده‌اند، نقطه ثقل نظام سیاسی در بخش بسیار محدودی از جامعه، حتی یک فرد، متمرکز شده است. این تمرکز به صورت یک مخروط (البته مخروط وارونه)، در اثر نوعی تنازع قدرت ایجاد می‌شود و نهایتاً به نقطه‌ای در رأس منجر می‌شود که مبنای اقتدار جامعه است. در چنین جامعه‌ای مبنای تحوّل و تغییر، بر زیرساخت رأس متمرکزی قرار دارد که قاعده جامعه سیاسی را تشکیل می‌دهد. به لحاظ سیال بودن تاریخ و شتاب آن، در قرون اخیر این مدل معکوس توانایی استواری خود را از دست داده است. در نتیجه شکل‌گیری این نوع از نظام سیاسی، نوعی عدم تعادل ذاتی در نظام نهادینه می‌شود؛ رأس نظام به منظور ایجاد تعادل، خود را ناگزیر می‌بیند که به ضرر قاعده بر توانمندیها و ظرفیتهای خود بیفزاید. در نتیجه، نوعی رابطه معکوس و کامل بین منافع رأس و قاعده ایجاد می‌شود که اصطلاحاً آن را حاصل جمع جبری صفر می‌خوانند: پیروزی رأس، شکست جامعه، و برعکس شکست آن، پیروزی جامعه محسوب می‌شود. همکاری رژیمهای غیرمشروع و گروههای ناراضی، با کشورهای خارجی که عمدتاً به ضرر یکدیگر صورت می‌گیرد، از این عدم توازن ساختاری ناشی می‌شود که دامنگیر کشورهای در حال توسعه است. به طور مقطعی، بین منافع بخشی رژیم و یا مخالفین آن، با منافع کل نظام سیاسی تعارض ایجاد می‌شود که در عمل نیل به اولی بر دومی ترجیح داده می‌شود.

البته در موارد استثنایی اقتدار رأس موجب تقویت نظام سیاسی می‌شود. در شرایط بسیار ایستا و غیرمتحوّل تاریخی و فقدان فشار از سوی کشورهای خارجی - که امکان آن در دنیای ارتباطات امروزی غیرقابل تصوّر است - احتمالاً می‌توان استواری در چنین نظامی را محتمل دانست. اما همان طوری که تبعات ناشی از بحرانهای نهفته در شوری سابق به صورت خونین شدن دملهای تاجیکستان، گرجستان، آذربایجان و حتی خود

روسیه پدیدار شد، در بلندمدت افول چنین نظامهای سیاسی حتمی است. به هر حال در مرحله‌ای از تاریخ ممکن است بین مصالح کوتاه‌مدت و بلندمدت جامعه تعارض ایجاد شده، و نوعی استواری سراب - مانند بوجود آید.

برعکس، در مدل «قاعده - مبنا» نظام سیاسی با بهره‌مندی از نقطه اتکای وسیع قاعده خود، از استواری سیاسی بسیار بالایی برخوردار می‌شود. رأس برای ابقای خود باید زمینه‌های تحوّل در خود را به مقتضای خواستهای فزاینده و شتابان جامعه، فراهم آورد؛ در صورت ناتوانی رأس (مدیریت) در رفع این خواسته، به لحاظ آنکه نقطه ثقل در قاعده جامعه قرار دارد، نظام سیاسی تعادل و استواری خود را حفظ می‌کند، اما به منظور پاسخگویی به نیازهای خود، رأس (مدیریت) جدیدی را انتخاب می‌کند.

هماهنگی رأس با قاعده (حکومت با جامعه) موجب از بین رفتن رابطه «حاصل جمع جبری صفر» می‌شود و به جای آن رابطه «حاصل جمع جبری مضاعف» می‌نشیند. براساس این رابطه جدید، در صورتی رأس پیروز می‌شود که این پیروزی در جهت تضمین پیروزی بزرگتر قاعده باشد. نکته ظریف این تحوّل آن است که به لحاظ انتقال نقطه ثقل از رأس به قاعده، چنانچه رأس متزلزل شود، قاعده ضرورتاً متزلزل نخواهد شد. در ایتالیا بعد از ۱۹۴۵ که حدود ۵۰ کابینه طی ۴۸ سال گذشته تشکیل داده است، نظام سیاسی و جامعه آن دچار افول نشده است. برعکس، چنانچه قاعده دچار افول شده و خدشه بردارد، نظام سیاسی دچار بحران شده، رأس نیز متزلزل خواهد شد. این واقعیت، به خوبی طی حوادث ناشی از فروپاشی شوروی آشکار شد.

خلاصه کلام اینکه، به لحاظ نظری و تاریخی نوعی تقسیم کار بوجود می‌آید و مبنای حاکمیت و مشروعیت - بخشی به حکومت، در اختیار جامعه قرار گرفت. جامعه به مقتضای تحولات زمانی به انتخاب و سپس تأیید برنامه گروهی که به حکومت می‌رسیدند، اقدام می‌کرد و حکومت صرفاً دارای قدرت اجرایی و مدیریت هماهنگ برای عملی کردن خواسته‌های جامعه بود. این بنیاد منطقی در تشکیلات سیاسی نوعی رابطه عقلایی بین رأس و قاعده ایجاد می‌کرد که فاقد جریانهای عاطفی - اضطراری بی‌ثبات‌کننده بود.

علاوه بر تسریع جریانات و شتابان شدن تاریخ، از لحاظ جامعه شناختی نیز تنوع

طبقاتی وانفکاک ساختاری، در جامعه منافع جدیدی را ایجاد کرد. این تنوع، قاعده (جامعه) را از حالت دایره‌ای به کثیرالاضلاع تبدیل کرد؛ در قاعده دایره‌ای مدل مخروط معکوس هیچگونه تمایزی وجود نداشت که بخشی را از بخش دیگر جدا کند. از لحاظ سیاسی نیز نقطه ثقل رأس، ماهیتاً دارای شباهت ساختاری با قسمتهای همسان قاعده است. وجه تمایز رأس با قاعده در آن است که رأس در یک موقعیت مقتضی در جایگاهی قرار گرفته که نسبت به «تخصیص اقتدارآمیز ارزشها» حق تقدم یافته است. بر عکس، در مدل هرمی سیاسی که ایجاد می‌شود، هر ضلع در قاعده، تبلور طبقه‌ای خاص و بخشی ویژه از جامعه است که اصالتاً منافع متفاوتی را دارد. البته وجه طبقاتی خاص و منفعت ویژه آن ممکن است دارای توازن و یا عدم توازن باشد. بر خلاف جامعه سنتی که صرفاً حاوی یک بخش هژمونیک و مسلط بود، در جامعه جدید به رغم عدم توازن احتمالی، هیچ بخشی نمی‌تواند بر بخشهای دیگر استیلا و هژمونی داشته باشد. حکومت و یا رأس قدر مشترکی است که از منافع گوناگون قاعده به وسیله متراکم شدن منشورهای مختلف ایجاد شده است. مدل مخروطی، که در آن رأس مخروط با حذف رقبا و تراکم قدرت، در نقطه ثقل جای می‌گرفت، تبلور جوامعی بود که دارای همبستگی مکانیکی بودند؛ معیار جایگزینی سیاسی هم، بر اصل ایجاد یکپارچگی از طریق حذف رقبا استوار بود. اما در جوامع با همبستگی ارگانیک، تنوع گروهها و ایجاد ساختارهای منفک و نهادهای مستقل به نحوی است که به قول روسو حتی «نیرومندترین فرد جامعه هرگز چندان نیرومند نیست که بتواند همیشه سروری کند».^(۲۷) بنابراین تمایز ساختاری موجب بروز تحوّل دوّمی می‌شود که رابطه بین حکومت و جامعه را از مخروطی به هرمی تبدیل می‌کند.

در مدل مخروطی از رابطه حکومت و جامعه، رأس، مدل کوچک شده‌ای^(۲۸) از

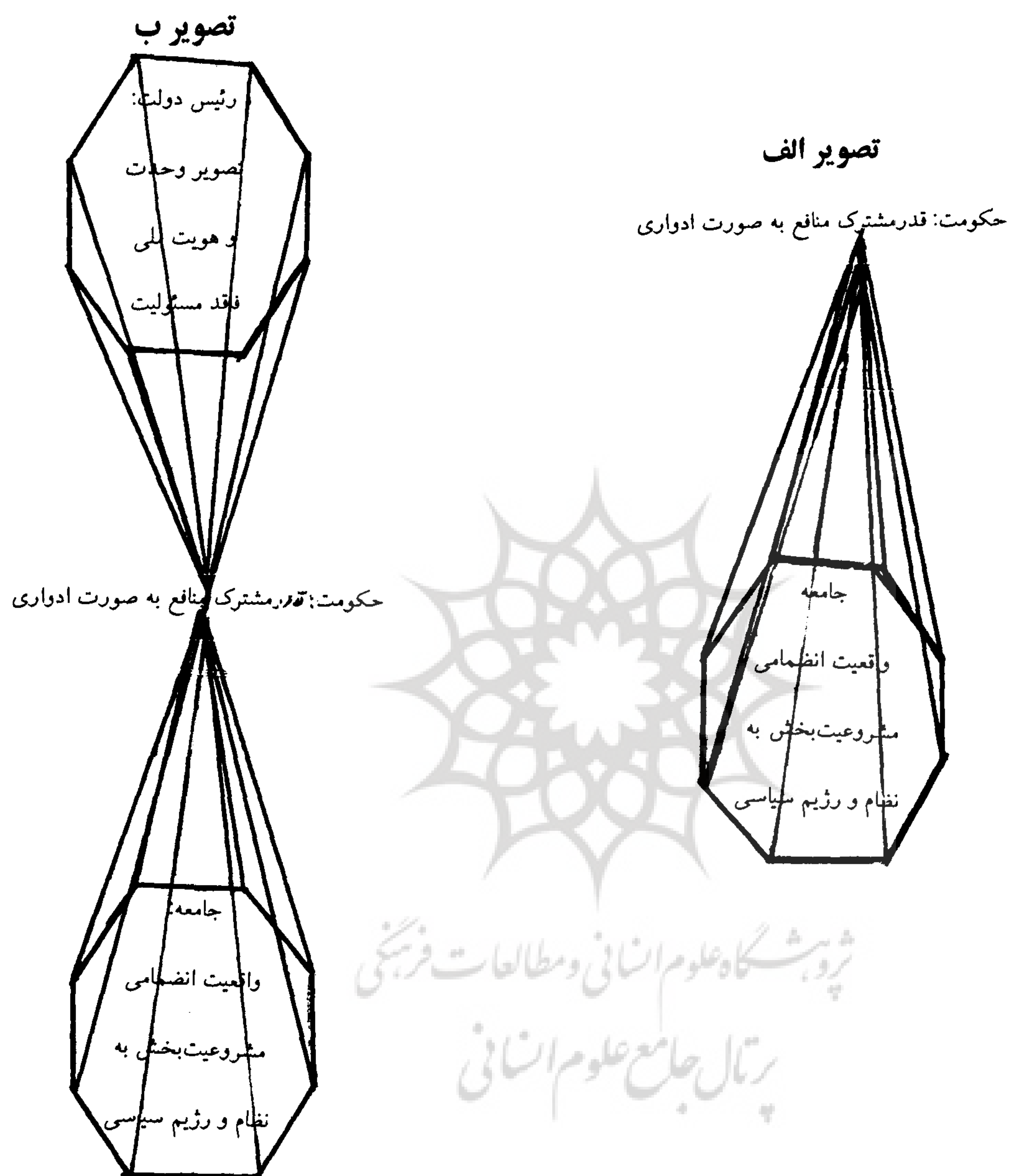
۲۷- به نقل از: ساموئل هانتینگتن، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن

ثلاثی «تهران: نشر علم، ۱۳۷۰»، ص ۱۹.

دنیای بزرگ (۲۹) جامعه نیست؛ برعکس، رأس به مقتضای یک مبارزه ناشی از تنازع قدرت که به حذف دیگر نیروهای جامعه انجامیده، در رأس قرار گرفته است. در جوامع قدیمی که مبتنی بر غلبه زورمدار و همبستگی مکانیکی بودند، یکپارچگی و تشابه ساختاری جامعه موجب می شد که یکی از اتمهای همسان جامعه بر رأس قرار گیرد، در حالیکه در جوامع جدید، رأس، قدر مشترک منافع مختلف و گاه متضاد در جامعه است. البته وجود استراتژی واحد و ایجاد نوعی یکپارچگی مقطعی برای استواری نظام سیاسی لازم است. در جوامعی که میراث بر وفاداریهای سنتی (مانند قوم‌گرایی، نژادگرایی و ...) هستند، مسئله انتخابات که نوعی گردش ادواری را برای قرارگرفتن در رأس هرم قدرت تعبیه کرده است، احتمالاً ممکن است نوعی بی ثبات ایجاد کند؛ این بی ثباتی از عدم توازن مقطعی (که نتیجه تضایف فشارهای ناشی از دو نوع وفاداری سنتی و ساختاری است) ناشی می شود، باید مکانیسمی تعبیه می شد که این انتقال ادواری را تضمین کند تا نظام سیاسی به سود یکی از بخشهایی که در رأس قدرت قرار گرفته است، انحراف دائمی پیدا نکند. بدین لحاظ رأس به دو بخش تشریفاتی و اجرایی تقسیم می شود. رأس تشریفاتی که تبلور نظارت دائمی حاکمیت از سوی مردم است، رئیس دولت است و حکومت با توشیح و تأیید او قدرت اجرایی پیدا می کند. این تقسیم کار نوعی جابجایی نهادینه و ادواری در قدرت را تضمین می کند که به مقتضای آن رأس هرم به سود یک بخش قدرت، انحراف دائمی پیدا نکند.

بنابراین، گرچه تغییر خط‌مشی ایجاد می شود، ولی به لطف وجود مکانیسم مذکور در موقع مقتضی خط‌مشی دیگری جایگزین آن می شود تا تعادل استوار نظام تأمین شود. در واقع دو نقش مزبور همراه با جامعه، نظام سیاسی را به پل معلقى شبیه نموده است که به مقتضای نیاز عبور از آن، شکل خاصی پیدا کرده است. موقتی بودن پل به وسیله مرکز ثقلی که بر فراز پل ایجاد شده، تضمین گردیده است. دو تصویر ذیل، تحوّل مذکور را در دو نوع جامعه نشان می دهند. تصویر الف مربوط به جوامعی است که دارای بی ثباتی ذاتی نیستند و تصویر ب مبین تحوّلات جوامعی است که وفاداریهای سنتی - پیشینی در

نظام سیاسی آنها، نوعی استعداد بی ثباتی و ناستواری مزمن را در آنها نهادینه کرده است.



بنابراین خواستهای متعارض در جامعه ایجاد پل را ضروری ساخته است اما پل برای مقاومت و استواری خود در مقابل جریان خواسته‌ها، باید به جامعه که تصویر آن در نهاد رئیس دولت متبلور شده است؛ انکاء کند تا بتواند از تلفیق جریان خواسته‌ها و نیاز به استواری، جریان تغییر استوار را مه‌کن سازد. در جوامعی که دارای وفاداری مزمن سنتی پیشینی نیستند، حتی تعبیه تنش تشریفاتی مذکور لازم نیست. جامعه مستقیماً از طریق نهادهای حقوقی و مستقنی که دارد، حکومت را به اجرای خواسته‌های خود وامی‌دارد.

خلاصه کلام اینکه، دو تحول لازم در نظامهای سیاسی که مشارکت منفعلانه را به مشارکت فعالانه تبدیل می‌کنند، عبارتند از: تحول تبدیل نظام سیاسی از رأس - مبنایی به قاعده - مبنایی، و تحول تبدیل تصور مخروطی از جامعه به تصور هر می. تحول اول از شتاب در حرکت تاریخ ناشی می‌شود، و تحول دوم از تکثر منافع مختلف در جامعه. سرعت تاریخ و تکثر منافع در واقع جوامع مختلف را از لحاظ فرهنگی، سیاسی، حقوقی و اقتصادی دچار تحول جامعه‌شناختی چشمگیر می‌کند. یکی از تبلورهای سیاسی آن تبدیل مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه در حوزه‌های مختلف فرهنگی، حقوقی، سیاسی و اقتصادی است. به نظر این پژوهشگر، تحولات مذکور باید در هر چهار زمینه فوق و به ترتیبی که ذکر شد، ایجاد شود.

با تحقق تحولات مذکور در کارکردهای فرهنگی، حقوقی و سیاسی، نظام سیاسی به تعادلی نسبی خواهد رسید که از آن پس توان جذب ورودیهای انطباق‌گرایانه‌ای را که اقتصاد ایجاد می‌کند، خواهد داشت. تحولات اخیر جهانی در مبانی قدرت جامعه، و تحول در علایق مشارکت جویانه - از مدنی به سیاسی و سپس اقتصادی - در دوران معاصر موجب شده است که کارکرد اقتصاد از نقش حساسی برخوردار باشد. البته گسترش بحث به مشارکت سیاسی حاکی از آن است که جامعه فرضی احتمالاً با تأمین حقوق مدنی وارد مرحله دوم شده است. از این مرحله است که تقاضا برای مشارکت اجتماعی رخ می‌نماید. احزاب سیاسی در کشورهای توسعه‌یافته، عمدتاً مبنایی اقتصادی - فرهنگی دارند. در جهان سوم نیز پیدایش احزاب، توسعه اقتصادی، عدالت اجتماعی، آزادی و استقلال، می‌تواند به مقتضای دستاوردهای مشارکت جویانه فرهنگی، حقوقی و سیاسی، زمینه را برای تحقق جلوه‌ها و ابعاد مختلف مشارکت در نهایت امر فراهم کند.

به هر حال، تحولات مشارکت جویانه فعال در زمینه اقتصادی موجب یک سلسله از تغییرات اقتصادی در زمینه افزایش نرخ سرمایه نسبت به کار، جایگزینی کشاورزی مبتنی بر بازار با کشاورزی معیشتی، عجین شدن صنعت با کشاورزی و همچنین تحول آن به نوعی صنعت خاص و ... و بالاخره موجب افزایش رفاه نسبی خواهد شد.

الگوبندی و نتیجه‌گیری

این مقاله پژوهشی با این پیش‌فرض آغاز شد که عدم اقدام هماهنگ و مبتنی بر فرهنگ جوامع مختلف در زمینه انتقال و تحوّل از مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه موجب نوعی توسعه نامتوازن و عملاً تداوم و ابقای مشارکت منفعلانه شده است. بدین لحاظ به نظر می‌رسید که فرضیه‌های خود-محور غربی که بر عدم آمادگی کشورهای توسعه‌نیافته مبتنی است، مورد تردید واقع می‌شود. به نظر این پژوهشگر، مسئله مشارکت فعالانه امری فکری است که حاکی از نوعی خودآگاهی از خویشتن فردی و جمعی است. بدیهی است که در مورد سیاست، این خودآگاهی در درخواست برای مشارکت فعالانه سیاسی متبلور می‌شود و عدم پاسخگویی به این درخواست زمینه را برای تجلیهای خلاف قاعده از مشارکت فراهم می‌کند.

با این پیش‌فرض، الگوهای نظری مختلفی که در مورد علل تداوم مشارکت منفعلانه ارائه شده‌اند، در یک مقاله مورد بررسی قرار گرفتند،^(۳۰) سپس در این مقاله با عنایت به طرح جامعه‌شناختی پارسونز، مدلی برای توسعه مشارکت متوازن در زمینه‌های فرهنگی، حقوقی، سیاسی و اجتماعی به مقتضای نا استواری فعلی جوامع توسعه‌نیافته ارائه شد. بدیهی است که مدل ایجاد مشارکت متوازن برای جوامع استواری که هنوز دستخوش تحوّل نشده‌اند، مورد اشارت قرار گرفت؛ ولی به لحاظ آنکه صرفاً به تغییر توالیها مربوط می‌شد، از باز شدن تفصیلی آن خودداری گردید.

نتیجه دیگری که از این پژوهش به دست می‌آید، این است که این عناصر در یک کلیت منسجم و سیستماتیک به هم پیوند خورده‌اند. تعامل این اجزاء با هم، نوع خاصی از رژیم سیاسی را به وجود می‌آورد که به قول توماس کوهن حاکی از یک الگوی خاص از ترکیب اجتماعی است.^(۳۱) استقرار هر یک از این الگوها دارای تبعات خاص خود

۳۰- رجوع شود به: سید حسین سیف‌زاده، «علل تداوم مشارکت منفعلانه»، مجله دانشکده حقوق و

علوم سیاسی، شماره ۳۱، صص ۱۴۵-۱۶۶.

31-Thomas Kuhn, *The Structure of Scientific Revolutions*, 2nd ed. (Chicago: University of Chicago Press, 1970), Passim.

است. از جمله آنکه، به تدریج تشویق، تحریض و همکاری، جایگزین کنترل می شود. در رابطه با بعد زمانی استقرار یک الگو و تحوّل آن به الگوی جدید نیز می توان اظهار کرد که با سرعت گرفتن سیر تحوّل‌ات، جایگزینی الگوهای جدید با الگوهای قدیم نیز سرعت خواهد گرفت. مثلاً کشورهایی که در دوران اوّل توسعه قرار گرفته‌اند، این دوره را در فاصله ۱۸۳ سال (۱۸۳۲ - ۱۶۴۹) طی کردند، در حالیکه دوره نوسازی برای کشورهای دوره دوّم ۸۹ سال (۱۸۶۵ - ۱۷۷۶) طول کشید. بعضی از کشورهای جهان سوّم دوره مزبور را ظرف صرفاً ۲۹ سال طی کرده، در دهه ۱۹۶۰ به پایان رساندند. (۳۲)

بنابراین چنانچه جامعه‌ای استراتژی توسعه خود را بنابه اهداف، امکانات و موقعیت فرهنگی خود دقیقاً طرح ریزی کند، دستیابی به آن در این زمان، بسیار کوتاهتر و عمقی تر خواهد بود.

پایان کلام اینکه، در حالیکه جریان علمی تحوّل‌ات، حاوی زمینه‌سازی برای شکوفایی خلاقیت‌های فردی است و کنترل بشر را نسبت به محیط افزایش می دهد، (۳۳)

جریان فرهنگی این تحوّل‌ات به مقتضای شرایط فرهنگی، اجتماعی و...، متفاوت خواهد بود. بنابراین پیش‌بینی اینکه گرایش خاصّ تحوّل‌ات غرب یا شرق در کشورهای توسعه نیافته نسخه برداری شود، نه معقول است و نه ممکن.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

32- Cyril E.Black, *The Dynamics of Modernisation*. (New York: Harper and Row, 1966), pp. 90- 99.

33- Andrew C.Janos, *Politics and Paradigms: Changing Theories of Change in Social Science*, (Stanford, Calif, Stanford University Press, 1986), pp.1 - 3.